

لیبرال‌ایسم

و محدودیت‌های عدالت

مایکل سندل
ترجمه‌ی حسن افشار



نشر مرکز

فهرست

۱	یادداشت مترجم
۱۳	پیشگفتار: لیبرالیسم و اولویت عدالت
۱۴	مبانی لیبرالیسم: کانت در برابر میل
۲۰	سوژه‌ی استعلایی
۲۴	اعتراض جامعه‌شناسانه
۲۶	وظیفه‌گرایی با چهره‌ی هیومی
۱	
۲۹	عدالت و سوژه‌ی اخلاقی
۳۰	اولویت عدالت و تقدم خود
۳۹	لیبرالیسم بدون متافیزیک: وضعیت اولیه
۴۴	مقتضیات عدالت: اعتراض‌های تجربی
۵۷	مقتضیات عدالت: پاسخ و وظیفه‌گرایانه
۶۳	در جست‌وجوی سوژه‌ی اخلاقی
۶۷	خود و دیگری: تقدم کثرت
۷۱	خود و غایاتش: سوژه‌ی مالکیت
۷۷	فردگرایی و حقوق جمع
۲	
۸۴	مالکیت، استحقاق، و عدالت توزیعی
۸۴	از اختیارگرایی تا برابری خواهی

شش لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت

- ۹۱ شایسته‌سالاری در برابر اصل تفاوت
- ۹۶ دفاع از دارایی‌های جمعی
- ۱۰۲ مبنای استحقاق
- ۱۱۷ حقوق فردی و اجتماعی: کی مالک چیست؟

۳

- ۱۲۶ **نظریه‌ی قرارداد و توجیه**
- ۱۲۷ اخلاقیات قرارداد
- ۱۳۲ قراردادهای و براهین قراردادگرایی
- ۱۳۶ لیبرالیسم و تقدم رویه
- ۱۴۶ در حجاب جهل به راستی چه می‌گذرد؟

۴

- ۱۵۸ **عدالت و خیر**
- ۱۵۸ وحدت خود
- ۱۶۰ قضیه‌ی تبعیض مثبت
- ۱۷۴ سه تعبیر از جمع
- ۱۸۱ عاملیت و نقش تأمل
- ۱۸۹ عاملیت و نقش انتخاب
- ۱۹۲ شأن خیر
- ۱۹۶ معرفت‌شناسی اخلاقی عدالت
- ۲۰۱ عدالت و جمع
- ۲۰۳ **جمع‌بندی: لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت**
- ۲۰۳ برنامه‌ی آزادی‌بخش و وظیفه‌گرایی
- ۲۰۷ سیرت، خودشناسی، دوستی
- ۲۱۳ **کتاب‌شناسی**
- ۲۱۷ **نمایه**

عدالت و سوژه‌ی اخلاقی

رالز نیز مانند کانت لیبرالی وظیفه‌گراست. کتاب *نظریه‌ی عدالت* او دعوی اصلی اخلاق وظیفه‌گرا را مدعای عمده‌ی خود می‌گیرد. این که آن مدعا در انبوه تألیفات انتقادی راجع به کتاب او چندان مورد بحث مستقیم قرار نگرفته است شاید گواه جایگاه ثابت آن در مفروضات اخلاقی و سیاسی روزگار ما باشد. دغدغه‌ی آن نه اصول عدالت بلکه جایگاه خود عدالت است. کتاب با آن آغاز می‌شود و با آن پایان می‌یابد؛ و هسته‌ی اعتقادی است که رالز خود را وقف دفاع از آن می‌کند. ادعا می‌شود که «عدالت نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است» و مهم‌ترین ملاحظه در ارزیابی زیرساخت جامعه و سمت کلی تحولات اجتماعی.

عدالت نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است، همچون نسبتی که صدق با دستگاه‌های فکری دارد. نظریه هرچه بکر و موجز باشد، اگر صدق نکند، باید ابطال یا اصلاح شود؛ به همین سان قوانین و نهادها نیز، هرچه کارآمد و آراسته باشند، اگر عادلانه نباشند باید اصلاح یا لغا شوند. ... حقیقت [= صدق] و عدالت، در مقام نخستین فضیلت‌های فعالیت بشری، سازش‌ناپذیرند (۳ - ۴).

من کوشیده‌ام نظریه‌ای مطرح کنم که امکان فهم و ارزیابی این احساسات دربار‌ی اولویت عدالت را برای ما فراهم آورد. حاصلش عدالت است، به معنی انصاف، که این عقاید را تبیین می‌کند و گرایش عمومی آنها را قوام می‌بخشد (۵۸۶).

این ادعای اولویت عدالت است که من می‌خواهم بررسی کنم.

نمی‌دهد فداکاری‌هایی که بر اقلیتی تحمیل می‌شود تحت‌الشعاع مقدر بیشتر مزایایی که اکثریت به دست می‌آورند قرار گیرد. از این رو در جامعه‌ی عادل، حقوق برابر شهروندی فرض مسلمی است که عدالت آن را تضمین کرده و چانه‌زنی‌های سیاسی یا حساب منافع اجتماعی نمی‌تواند خلدشه‌ای بدان وارد کند (۳-۴).

ولسی در معنای دیگری عدالت «باید» مقدم بر ارزش‌هایی باشد که آنها را می‌سنجد. مقدم به این معنی که مستقل از آنها به دست آید — و این معنا باید با یک ویژگی مسئله‌آفرین معیارهای قضاوت به طور کلی نسبت داشته باشد. این معنا بیشتر الزامی است معرفتی تا اخلاقی؛ و از مسئله‌ی تفکیک معیار سنجش از موضوع سنجش سرچشمه می‌گیرد. رالز تأکید می‌کند که ما باید یک «تکیه‌گاه ارشمیدسی»^۱ داشته باشیم تا از آن‌جا زیرساخت جامعه را ارزیابی کنیم. مسئله این است که نشان دهیم آن تکیه‌گاه کجا می‌تواند باشد. ظاهراً دو امکان وجود دارد، که هیچ یک رضایت‌بخش نیستند. اگر اصول عدالت از ارزش‌های جاری در جامعه یا تصوراتی که از خیر در جامعه وجود دارد اخذ شوند، تضمینی وجود ندارد که نقطه‌ی بحرانی اتکایی که به دست می‌دهند معتبرتر از همان تصوراتی باشد که این اصول بدانها سامان می‌بخشند، زیرا عدالتی که فرآورده‌ی آن ارزش‌ها باشد دستخوش همان احتمالات خواهد شد. گزینه‌ی دیگر ظاهراً باید معیاری از بیرون ارزش‌ها و علایق حاکم در جامعه باشد. اما اگر تجربه‌ی ما مطلقاً صلاحیت آن را ندارد که اصول عدالت از آن اخذ شوند، گزینه‌ی دیگر ظاهراً باید تکیه بر مفروضاتی پیشینی باشد که اعتبار آنها نیز به همان اندازه مورد تردید خواهد بود، هرچند به دلیل عکس. اگر اولی چون احتمالی است خودکامانه می‌شود، دومی خودکامانه خواهد شد چون بی‌پایه است. اگر عدالت از ارزش‌های موجود مشتق شود، معیار سنجش با موضوع سنجش خلط خواهد شد و راه مطمئنی برای تفکیک آنها از یکدیگر نخواهد بود. اگر عدالت از اصول پیشینی اخذ شود، راه مطمئنی برای ایجاد ارتباط بین آنها وجود نخواهد داشت.

اینهاست الزامات گره‌آفرین انتخاب تکیه‌گاه ارشمیدسی — اتخاذ موضعی که نه دخالتش در دنیای خارج بدان آسیب برساند و نه انفصالش موجب قطع رابطه و

اولویت عدالت و تقدم خود

ادعای اولویت عدالت ادعای کمی نیست و این خطر وجود دارد که آشنایی ما با این ادعا چشم ما را بر جسارت آن بیند. برای فهم این که چرا هم جذابیت شهودی دارد و هم در عین حال عمیقاً سؤال‌برانگیز و مسئله‌ساز است، می‌توانیم آن را بدین نحو، که هم آشنایی و هم نیروی آن را نشان می‌دهد، بازنویسی کنیم: عدالت صرفاً ارزش مهمی در میان ارزش‌های دیگر نیست که در صورت لزوم مورد سنجش قرار گیرد؛ عدالت خودش وسیله‌ی سنجش ارزش‌های دیگر است. در این معنا، این به قولی «ارزش ارزش‌ها»^۱ خود را تسلیم همان رفتاری نمی‌کند که با ارزش‌هایی می‌شود که همه را او خودش سامان می‌دهد. عدالت میزانی است که ارزش‌های ناهمساز را آشتی می‌دهد، و میزانی که بین تعابیر مختلف خیر جمع می‌کند، اگر حل اختلاف نکند. پس باید تقدیمی نسبت به آن ارزش‌ها و خیرها داشته باشد. امکان ندارد تعبیری از خیر بتواند اقتضانات عدالت را منتفی کند، زیرا این اقتضانات از یک ردیف کیفی دیگرند و اعتبار آنها به گونه‌ی دیگری احراز می‌شود. نسبت به ارزش‌های اجتماعی به طور کلی، عدالت اساساً منفصل و منزوی است، همانند دادرسی که خود را داخل دعوا نمی‌کند.

اما آن چه معنایی است که عدالت در آن معنا به عنوان داور ارزش‌ها «باید» مقدم بر آنها باشد؟ یک معنای این تقدم یک «باید» اخلاقی است که از نقد رالز بر اخلاق سودگرایانه درمی‌آید. از این منظر، تقدم عدالت یک لازمه‌ی کثرت ذاتی نوع بشر و شرافت افرادی است که آن را تشکیل می‌دهند. عدالت را فدای خیر عامه کردن به منزله‌ی تعرض کردن به تعرض ناپذیر و محترم نشمردن تفاوت افراد است. هر شخصی تعرض ناپذیری‌ای بر اساس عدالت دارد که حتی رفاه کل جامعه نمی‌تواند پایمالش کند. به این دلیل، عدالت نمی‌پذیرد که محروم کردن عده‌ای از آزادی با فراهم آوردن خیر بیشتر برای دیگران جبران می‌شود. عدالت اجازه

۱. تعبیر از الگزاندر بیکل است که تقدمی برای قانون قائل می‌شود مشابه شأنی که این‌جا به عدالت تعلق می‌گیرد. او می‌نویسد «ارزش تقلیل‌ناپذیر، گرچه نه انحصاری، قانون است. قانون از یک عقیده‌ی صرف فراتر می‌رود؛ نه از این جهت که همه‌ی ارزش‌های درست را در بر می‌گیرد ... بل بدین سبب که خود ارزش ارزش‌هاست. قانون آن نهاد اصلی است که جامعه ارزش‌هایش را به وسیله‌ی آن تثبیت می‌کند» (۱۹۷۵: ۵). ن